



Social and cultural elements in the songs and lullabies and folk literature in Abarkuh

Mahmoud Sadeghzadeh, Akbar Akrami Abarghooyi

Abstract

Cultural phenomena are formed within the structures of society, have evolved as rules for collective life and cultural patterns, and have helped nations to grow social sustainability. Studying these phenomena without examining their social roots would look like making reports with only informative value. Exploring the origin of, and conditions for the formation of cultural phenomena from a historical perspective, and their functions in the past and present, can uncover the attempts for cultural growth and sustainability. This study used participant observation and field study method as well as documents and written sources to investigate the social causes and conditions of formation of popular literature especially songs and lullabies and their structural changes in culture. Descriptive and analytical approaches were used to explore the changes in cultural values and beliefs. The results showed a strong correlation between social environment and way of living with nature and popular literature.

Keywords: popular literature, rich themes, lullabies and songs



عناصر اجتماعی و فرهنگی در ترانه‌ها و لالایی‌های ادبیات عامیانه شهر ابرکوه

محمود صادق زاده^۱، اکبر اکرمی ابرقویی^۲

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۰۷

دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۸

چکیده

پدیده‌های فرهنگی‌ای که در بطن ساختارهای جامعه شکل گرفته، به عنوان دستورالعمل زندگی جمعی پدیدار شده و به عنوان الگوهای فرهنگی، تکامل یافته و باعث پایداری اجتماعی ملت‌ها می‌شوند. شناخت این پدیده‌ها بدون بررسی ریشه‌های اجتماعی آنها، تنها به گزارش‌هایی اخبارگونه می‌ماند و تنها جنبه اطلاع‌رسانی می‌یابد؛ ولی با شناخت سرچشمه‌ها و شرایط پدید آمدن آنها در بستر تاریخ، می‌توان کارکردهایی در گذشته و حال برای آنها یافت و برای رشد و پایداری و استمرارشان در فرهنگ تلاش کرد. در این پژوهش تلاش شده است، با روش مشاهده مشارکتی و میدانی با استفاده از اسناد و منابع مکتوب، به شیوه توصیفی و تحلیلی به علل اجتماعی و شرایط شکل‌گیری و عناصر ادبیات عامیانه، به ویژه ترانه‌ها و لالایی‌ها و تغییرات ساختاری در بدنه فرهنگ با توجه به تغییر در اعتقادات و ارزش‌های فرهنگی در منطقه، مورد بررسی قرار گیرد. نتایج بررسی‌ها در فرهنگ عامه نشان می‌دهد که، ادبیات عامه رابطه تنگاتنگ با طبیعت و محیط اجتماعی و شیوه‌های گذران زندگی آنها داشته است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات عامیانه، مضامین غنایی، لالایی‌ها، ترانه‌ها.

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. (نویسنده مسئول)
sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir

۲- دکترای تخصصی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران.
akbarakrami1349@gmail.com



ادبیات عامیانه، به عنوان یکی از مهم‌ترین عنصر فرهنگی هر قوم یا ملتی، نقش بسیار مهمی در دوام و بقای آن جامعه دارد و کارکردهای فرهنگی آن باعث استمرار نهادهای اجتماعی و بقا و پایداری تمدنی می‌شود. برای بررسی ادبیات شفاهی نباید تنها از زاویهٔ امروزی به آن نگاه کرد و ضرورت دارد که، شرایط اقتصادی و اجتماعی در پدید آمدن این ادبیات را مورد ملاحظه قرار داد و در ریشه‌یابی آن‌ها شرایط و نحوهٔ زندگی معیشتی آن ناحیه را لحاظ کرد. آن چیزی که در حال حاضر به حیات امروزی یک قوم دوام می‌دهد و ریشه همبستگی قومی به حساب می‌آید، در رهگذر تغییرات سریع در نظام جهانی با بحران روبرو گردیده و اصالت قومی، یکی پس از دیگری با تغییرات سریع فرهنگی کارکردهای خود را از دست می‌دهند و به بوتهٔ فراموشی سپرده می‌شوند. از آنجا که ادبیات عامیانه و شفاهی هر قوم و ملتی بسیار گسترده‌تر و پربارتر از ادبیات رسمی است و همچنین به علت وجود مقدار بسیار زیادی از رفتارهای غیرقابل پذیرش عرف امروزی در آن، امکان فراموشی آن‌ها به مراتب، بیشتر از دیگر پدیده‌های فرهنگی است. حفظ و نگهداری آن‌ها و جمع‌آوری این پدیده‌های قومی، راه را برای شناخت هرچه بهتر گذشته آماده می‌سازد و تصویر درستی از زوایای زندگی گذشتگان در اختیار صاحب‌نظران آینده قرار می‌دهد، تا با دقت نظر بیشتری به سیر تکاملی جوامع انسانی نگاه کنند، و ارتباطات انسانی را در زاویه کلماتی که ذهنیت مشترک یک ناحیه و قوم بوده است، بهتر درک نمایند.

در پژوهش حاضر، سعی شده است، با روش مشاهده مشارکتی و بررسی اسناد و مدارک موجود برای حفظ و نگهداری فرهنگ عامه شهرستان ابرکوه، به تحلیل این پدیده‌های فرهنگی و دلایل به وجود آمدن آن‌ها پرداخته شود؛ تا از این رهگذر دین خود را در حفظ و نگهداری سرمایه‌های فرهنگی ادا کنیم.

هر پدیده‌ای که در درون یک فرهنگ شکل می‌گیرد و در طول زمان استمرار می‌یابد، دارای پشتوانه محکمی از اعتقادات و ارزش‌های اجتماعی دوران خود است، که شناخت آنها بدون توجه به ریشه‌های فرهنگی آن، مسیر پژوهش‌ها را منحرف، و اطلاعاتی



اخبارگونه فراهم خواهد کرد. با توجه به تاریخ کهن ایران و فراز و نشیب‌هایی که در سیر تحولات فرهنگی آن پدیدار شده، حفظ عناصر فرهنگی گذشته و انتقال آن به نسل‌های آینده با پشتوانه محکم علمی، راهی برای توانا شدن در مواجهه با فرهنگ بیگانه و برون‌رفت از بحران هویت موجود است. در چنین فضایی، فرهنگ عامه، که نهاد ایجاد همبستگی قومی و نژادی، حافظه تاریخ سیاسی و اجتماعی، خاستگاه و شالوده الهامات بشری در زمینه ادبیات و هنر و روابط فرهنگی بین‌نسلی است، بایستی در بدنه فرهنگ جامعه، جریان سیال داشته باشد و الهام‌بخش آیندگان در زمینه‌های ادبی و هنری باشد.

در ادب کهن فارسی آن قدر که به ادبیات رسمی و دیوانی (دبیری) اهمیت داده شده است، به ادب یا فرهنگ عامه بها نداده‌اند و کتب نظم و نثر فارسی، سهم ناچیزی از صفات خود را به ادبیات عامه اختصاص داده‌اند، که به هیچ وجه تناسبی با کیفیت آن ندارد؛ به طوری که نویسندگان ایرانی، از به کار بردن کلمات عامیانه ابا داشته‌اند و بی‌پیرایه و بی‌آرایه‌نویسی را ضعف ادبیات و کار نویسندگی می‌دانسته‌اند. دکتر پرویز ناتل خانلری در این زمینه می‌گوید: «تحقیق در لهجه‌های محلی و ثبت لغات و اصطلاحات هر ناحیه هرگز رسم نبوده است؛ زبان عامه را قابل آن نمی‌شمرده‌اند، که درباره‌اش بحث نمایند و ادیبان در شأن خود نمی‌دیده‌اند که به این کار بپردازند» (پناهی، ۱۳۷۶: ۶۹).

در سرزمین ایران به علت غنای فرهنگی و حضور اقوام گوناگون، زمینه‌های فولکلوریک بسیار متنوع و گوناگون است و نسبت به کشورهای دیگر غنی‌تر و کامل‌تر است؛ ولیکن بر اثر تاخت و تازها، فقر و گرسنگی، تخت قاپوکردن ایلات و عشایر، هجوم فرهنگ‌های بیگانه و تغییرات سریع، بسیاری از آداب و رسوم، فراموش شده است و اگر امروز نسبت به جمع‌آوری آن‌ها اقدام نگردد، در آینده‌ای نزدیک این گنجینه‌ها را از دست خواهیم داد. به علت جوان بودن ساخت جمعیتی در ایران و به علت نداشتن مکانیزم‌های مناسب آموزش، بسیاری از جوانان ما به دلیل نداشتن شناخت صحیح از فرهنگ خود، سخن گفتن به زبان محلی یا لباس پوشیدن به شیوه‌ی پدران و اجداد خود را، نوعی بی‌فرهنگی می‌دانند و در فرهنگ جدید حل می‌گردند و همین مسأله باعث فراموشی بسیاری از ساختارهای فرهنگ



اصیل و کهن پارسی می‌شود؛ به همین سبب شناخت دقیق زوایای فرهنگ ایرانی وظیفه‌ی تمامی فرهنگ‌دوستان و اندیشه‌ورزان است. به همین دلایل در پژوهش حاضر، تحلیل و بررسی مباحث اجتماعی لالایی‌ها و ترانه‌های شهر ابرکوه، در جهت حفظ و نگهداری آن‌ها و جلوگیری از به فراموشی سپردن آن‌ها است.

«فولکلور از دو کلمه لاتینی «فولک»^۱ به معنای «توده مردم و عامه» و به طور کلی «عوام»، که در معنای غیرتخفیف‌آمیز آن، در برابر «خواص» (نخبگان و فرهیختگان جامعه) قرار می‌گیرد و «لور»^۲ به معنای «دانش، ادب و مجموعه‌ای از معارف و دانستنی‌های غیر تخصصی»، گرفته شده است» (آشوری، ۱۳۶۶: ۸۸). برای اولین بار، یک عتیقه‌شناس به نام امبروز مورتون^۳ بیش از یک قرن پیش، کلمه فولکلور را ساخت. او می‌نویسد: «آنچه ما در انگلستان، رسوم باستانی عامیانه با ادبیات عامیانه می‌نامیم را، می‌توان دقیقاً با یک ترکیب خوب ساکسونی یعنی «فولک - لور» یا «دانش عامیانه» بیان کرد» (گولد، ۱۳۷۶: ۳۲۸). این کلمه در ایران به «فرهنگ عامه» ترجمه شده است.

«مردم‌شناسی سده کنونی در ایران، با گسترش مطالعات فولکلوریک و توجه به زبان و ادبیات عامیانه و فرهنگ عامه ایران آغاز می‌شود. قبل از آن که مؤسسات تحقیقاتی در زمینه مسائل مردم‌شناسی در ایران بنیاد شود، و پیش از رواج آموزش مردم‌شناسی در دانشگاه‌های ایران، کتاب‌هایی در زمینه فرهنگ عامه و ادبیات عامه منتشر شده است. بنابراین شناخت فرهنگ عامه یا فولکلورشناسی آغاز حرکت مردم‌شناسی نوین در سده کنونی در ایران است. این نوع تحقیقات در واقع، ادامه همان مردم‌شناسی دوره ماقبل علمی است که دارای برخی ویژگی‌های متفاوت از آن است؛ ولی همچنان توسط مردم‌شناسان غیرحرفه‌ای و غیردانشگاهی تکوین و گسترش یافته است» (فاضلی، ۱۳۷۵: ۱۳۲). فرهنگ عامه ابرکوه بسیار کم بررسی شده و تنها می‌توان به کتاب «فرهنگ عامه ابرکوه» از مسعود حاجی‌زاده میمندی (۱۳۹۲، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی ابرکوه) اشاره کرد.

1- Folk
2- Lore
3- Ambrose Morton

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش بر پایه روش پژوهش میدانی و کتابخانه‌ای است. در این روش پژوهشگر برای بررسی و تحلیل پدیده‌ها، به جریان زندگی آن ناحیه و قوم وارد می‌شود و به حشر و نشر با آن‌ها می‌پردازد تا از این طریق بتواند دنیای واقعی آن‌ها را کشف کند. از این‌رو، سعی شده، از منابع اولیه شفاهی و کتابی استفاده شود. بعضی از مواد و اطلاعات مورد نیاز از طریق مشاهده و مصاحبه حضوری و گفتگو با صاحب‌نظران، پیشکسوتان و معمرین منطقه ابرکوه، و بعضی نیز از مراجعه مستقیم به اسناد و مدارک به دست آمده است. در بررسی ترانه‌های محلی، سعی شده است براساس زمینه‌های موضوعی، اشعار دسته‌بندی و تحلیل شود.

یافته‌ها

فرهنگ دربر دارنده و دربر گیرنده میراث اجتماعی هر جامعه انسانی است و روزه‌ای است برای نقب در تاریخ گذشته و شناخت اخلاقیات و شیوه‌ی زندگی مردمانی که این میراث گران‌بها را در گذر تاریخ از خود به جا گذاشته و همچنین درک شیوه زندگی و تفکر نیاکان، در مبارزه با زندگی و شناخت اعتقادات، قوانین، اخلاقیات و وضعیت فرهنگ و کنش انسانی. یکی از مهم‌ترین فرازهایی که دریچه روشنی به فهم کنش‌های نیاکان ماست، ترانه‌های بجامانده از گذشتگان است که با کمی دقت در سادگی و بی‌پیرایگی آن، راهی است برای شناخت شیوه زندگی و جهان‌بینی گذشتگان. اصلی‌ترین موضوعات و مضامین ترانه‌ها و لالایی‌های فرهنگ عامه ابرکوه، به شرح زیر قابل طبقه‌بندی و بررسی است:

– عشق و یگانگی در اشعار عاشقانه

در گذشته مردم ابرکوه برای بیان احساسات خود به معشوق و دلبر، ادبیاتی ساده که حاکی از ویژگی‌های ساده‌زیستی و کم‌توقعی آن مردم این دیار است، استفاده می‌کردند. اساساً عشق و محبت خاستگاه اولیه و منشأ و محور هر نوع همکاری و یگانگی در زندگی اجتماعی است. کافی است برای روشن شدن ارزش و اهمیت عشق و محبت، به مفهوم ضد آن، دشمنی و دشمن‌کامی و مفاهیمی مثل انسان‌ستیزی، ستمگری، نسل‌کشی، قوم‌زدایی که



۱۲۷

سال دوم، شماره ۷

پاییز ۱۳۹۹

نه تنها نابود کننده جسمانی افراد، بلکه بر باد دهنده کرامت و فضائل معنوی انسانی و نابودکننده بنیان‌های وحدت اجتماعی است، اشاره کنیم. عشق و محبت که محور و منشأ هرگونه روابط اجتماعی مطلوب و زاینده همکاری و همیاری و اساس زندگی اجتماعی و فرهنگی است، در ادبیات شهر جایگاهی داشته است.

ترانه‌ها با زمینه‌های عاشقانه:

پسرِ عاموم ⁱⁱ سوارِ مادئونه	دمِ دروازه‌ش — پیرازِ زنونَه ⁱ
طنافِ ابریشمِ بیخُشِ کشیدن	به رویِ مادِیونِ مخملِ کشیدن
سَرشِ مُرواری ⁱⁱⁱ و بیخُشِ بَنفشَه	طنافِ ابریشمِ ریشَه به ریشَه
به قُرُبونِ دو چشمونِ سیاهت	بَنفشَه سَر زده دُورِ قیامت

در اشعار و ترانه‌های عاشقانه، می‌توان سادگی زندگی مردمانی را دید که آمال و آرزوهای خود را در قالب اشعاری بی‌پیرایه خلق، و از این طریق خواهش‌های خود را ساده و بدون تصنع به مخاطب عرضه می‌کنند.

— ترانه‌ها با زمینه فراق و دوری از معشوق

چه بدِ کِردَم که دوری یادُم انداخ	فلک در گوشه رود بارُم انداخ ^{iv}
جدایی بین مُو و یارُم انداخ	بسوزَه نوگری و کار دیوان
تصدُق می‌کنم هر چه بخواهی	سَر راهُد ^v بشینم تایی
اگر یک شو به گردِ دل برآیی	تصدُق می‌کنم هم مال و هم جون

در این ترانه‌ها از فراق یار و دوری از او شکایت دارند و برای رسیدن به یار از باد شمال و چرخ روزگار و اسب تیزپا و هرآنچه بتواند درد دل‌های آنها را به معشوقه برساند، مدد می‌خواهند و چشم به راه رسیدن قاصدی هستند تا خبری از یار بیابند. تشبیه یار به گل سرخ، کبوتر، مرغ سپید، سرو بلند، بته بادام در نوع خود جالب است و نشان از کمک گرفتن از طبیعت و اذهان ساده و بی‌آلایش آنها است.

– ترانه‌ها با زمینه مرگ، داغ عزیزان و بی‌اعتباری دنیا

سر کوه بلند جفت جفت ستاره
جوانی کشته شد بیست و دو ساله
که زخمش واکنک^{vi} رویش ببینک^{vii}
جگر پر خون شده دل پاره پاره

اگر مُردَم بزاریدم سر راه
سزا و ناسزا بر من زنه پا
یکی گویه که این قبر غریبه
یکی گویه که کام دل ندیده

– ترانه‌ها با زمینه مذهبی

با توجه به زمینه‌ها و قدمت تاریخی، فرهنگی و مذهبی شهرستان و وجود باورهای سنتی و عقیدتی بیشتر ترانه‌ها و اشعار رنگ مذهبی به خود گرفته و آنجا که انسان تصویر مقدسی از بزرگان دین دارد، رسیدن به آمال و آرزوهای خود را نیز منوط به همراهی و کمک مقدسین می‌بیند و برای کاهش درد و رنج حاصل از زندگی به دامان آنان پناه می‌برد.

دم صبحی رسیدم بر سر پُل
قدمگاه علی و سُم دُلْدُل
عرق از سینه صافِ محمّد
چکید بر زمین حاصل شده گل

امیرالمؤمنین یا شاه مردون
دل ناشاد ما را شاد گردون
دم صبحی که مشغول نمازم
در این دهنه^{viii} در اوم^{ix} سروِ نازم
زبونم قل هو الله رو غلط گفت
نمی‌دونم از این معنی چه سازم

– لالایی و ناز

در ابرکوه از دیرباز برای آرام کردن فرزندان خود بر سر نیننی (گهواره) او اشعاری را می‌سرایند، که سینه به سینه از مادران به دختران به ارث رسیده است. در این اشعار آمال و آرزوهای خود را نمایان می‌کنند و می‌توان از طریق این اشعار می‌توان به روحیات و خلیقات آنان پی برد.

«لالایی‌ها از قدیمی‌ترین، مرسوم‌ترین و زیباترین نمونه‌های ترانه‌های عامیانه هستند، که با آواز حزین برای خواباندن و گاهی نوازش کودکان خوانده می‌شوند. لالایی‌ها مانند همه»





۱۳۰

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۹

عناصر اجتماعی و فرهنگی در ترانه‌ها و لایه‌های ادبیات عامیانه شهر ابرکوه

انواع ادب عامه، سرشار از زندگی و واقعیت‌های آن هستند. مادر در لایه‌ی ضمن نوازش کودک و تشبیه او به زیباترین مظاهر طبیعت و زندگی، از جور دنیا شکایت‌ها، و از همراهی زمانه شادی‌ها می‌نماید. او همه‌ی زیبایی‌ها را به فرزند نسبت می‌دهد و همه‌ی خوبی‌ها را برای او می‌خواهد. مادر، فرزند را به آنچه خود می‌خواهد، می‌رساند و سپس به یاری او داغ دل از دنیای پر نیرنگ می‌ستاید؛ دنیایی که حقی برای او قائل نشده و او را از بسیاری از زیبایی‌ها محروم ساخته و ناکامی‌های فراوانی بر او تحمیل نموده است. مادر دل‌سوخته حال به تنها چیزی که متعلق به خود می‌داند و در برابر خویش دارد، دل، خوش ساخته؛ از وجودش لذت می‌برد و با او جای خالی همه‌ی دست‌نایافته‌ها و آرزوها را پر می‌کند. آهنگ این ترانه‌ها، حرکت ملایم رفت و آمد گهواره و حالت اندوه‌بار زنی که در کنار آن، سعی در خواباندن طفل و گشایش بار دل دارد را، در یاد زنده می‌کند (عمرانی، ۱۳۸۱: ۳۱).

واژه‌ی لالا، به معنی غلام و بنده و خدمت‌کار و شکل تحریف شده‌ی آن (لله) به مردی که مربی و خدمتگزار بزرگ‌زادگان است، اطلاق می‌شود. دهخدا در لغت‌نامه می‌نویسد:

«مربی مردِ طفل... چنان که خدمتکار قدیم و پیر از کنیزکان را، دادا گویند و لایه‌ی ترانه‌ای بوده که لالاها و لئه‌ها برای خواباندن طفل به کار برده و واژه‌ی لالا، به معنی خفتن؛ در زبان اطفال نیز باید از همین جا گرفته شده باشد» (دهخدا، ۱۳۲۵: ۵۶).

ترانه‌ها بخشی از ادبیات شفاهی جامعه ما را تشکیل می‌دهد؛ که آفریده ذهن توده مردم است؛ ادبیاتی که از میان مردم شکل گرفته؛ به کمال رسیده و مطابق با فرهنگ‌ها، اقوام، زبان‌ها و متناسب با شرایط اجتماعی، دگرگونی‌هایی را پذیرفته و در عین حال دربر دارنده ویژگی‌های خاصی است. از ویژگی‌های ترانه‌های عامیانه، سادگی بیان و روانی کلام است؛ به نحوی که برای درک آن نیازی به تأمل نیست و به آسانی قابل فهم است (سادات‌اشکوری، ۱۳۷۷: ۶۴). ترانه‌های عامیانه دارای ویژگی‌هایی هستند که به آنها برجستگی می‌بخشد. از یک‌سو، به سبب سادگی زبان و روانی کلام به آسانی قابل فهم‌اند، و از سوی دیگر، چون در آغوش مردم رشد و تحول یافته‌اند، پیوند مستقیمی با تمامی شئون زندگی مردم دارند و به تعبیری واقع‌گرا هستند و شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم هر منطقه را منعکس می‌کنند.



لالایی‌ها، یکی از انواع ترانه‌های عامیانه هستند، که اغلب توسط زنان سروده و خوانده می‌شوند. لالایی‌ها در گذشته بسیار رایج بوده‌اند و به دلیل کارکردهای که داشته‌اند، سالهای طولانی در میان اقوام و فرهنگ‌های مختلف حفظ شده‌اند. کارکرد ظاهری لالایی، آرام کردن و خوابانیدن کودکان بوده که این کارکرد توسط ملودی و ریتم آرام لالایی انجام می‌شده است. مطالعه لالایی‌ها از چند جهت دارای اهمیت است. اول؛ لالایی‌ها، بخش مهمی از میراث فرهنگ شفاهی هر کشور است که زنان در آفرینش و انتقال آن به نسل بعدی، نقش اصلی را عهده‌دار هستند و از این بابت با تمام اشکال ادبیات شفاهی تفاوت پیدا می‌کند (وجدانی، ۱۳۸۷: ۹۸).

با توجه به مضامین موجود در لالایی‌های مردم شهر ابرکوه تا حدودی می‌توان به ساختار غالب خانواده در آن شهر پی برد. در برخی از ابیات لالایی‌ها، این واقعیت آشکار می‌شود که، پدر در خانه حضور ندارد و معمولاً هم به سفرهای طولانی رفته است. بسیاری از مردان در گذشته برای گذران زندگی و معاش به شهرهای اطراف به‌ویژه شیراز سفر می‌کرده‌اند. به همین دلیل، قسمت عمده‌ای از سال، فضای خانه، خالی از حضور پدر بوده است.

به لالایی‌های زیر توجه کنید:

لالالا گُلِ خاش خاش^x بُشواش^{xi} رفته، خدا هم‌راش

لالالا گُلِ پَسَّه^{***} بُشواش رفته موماش خَسَّه

آلالا گُلِ نَعْنَا^{***} بُشواش رفته موماش^{xii} تنها

از آنجا که دل‌تنگی، تنهایی و بی‌کسی یکی از مضامین عام بیشتر لالایی‌های ایرانی است، به نظر می‌رسد که این تنهایی و بی‌کسی تنها به دوری جغرافیایی زن از شوهر مربوط نباشد؛ بلکه اشاره به وضعیت زنان در جامعه و خانواده و دوری روانی و عاطفی زن از شوهر و اطرافیان دارد. از این رو، یکی از کارکردهای «تنهایی»، «بی‌همدمی»، «بی‌کسی» لالایی‌ها برای

زنان تخلیه روانی بوده است. استفاده از مفاهیم نشان‌دهنده فشارهای روانی زیادی است که زنان در خانواده و جامعه متحمل می‌شده‌اند. از آن‌جا که مضامین لایلی‌ها بیشتر شکل گله و شکایت و آرزو و برنامه‌ریزی برای آینده کودک دارد، باعث تخلیه روانی از زنان شده و تأثیر آرام‌بخشی بر آنها داشته است. روان‌شناسان نیز معتقدند، سخن گفتن از مسائل و مشکلات، انسان را تسکین می‌دهد (عمرانی، ۱۳۸۱: ۳۳).

– کارکرد عشق به فرزند

یکی از عمده‌ترین مضامین لایلی‌ها، عشق مادر به فرزند است که در جای جای لایلی‌ها، به اشکال مختلف مطرح گردیده است. تشبیه کودک به انواع گل‌ها، قربان صدقه‌های مادر، آرزوها و دعاها و وی برای فرزندش، همه بیانگر عشق مادر به فرزندش است. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

از این بچه چه می‌خواهی	آلا لولا لولـو چـاهـی
دو خنجر بر کمر داره	که این بچه پدر دارد

تمنای دلّم باشی لایلی	لالا لالا گلّم باشی لایلی
گل و تاج سرم باشی لایلی	بمونی همدمّم باشی لایلی

گدا اومه در خونه لایلی	لالا لالا گل پونه لایلی
خودش رفت و سگش اومه لایلی	نونش دادم بدش اومه لایلی

میون عاشقا دل بر تو بستم	لالا لالا لالا ای کُوک ^{xiii} مستم
به انگشت کاغذی یادم نکردی	میون عاشقا یادم نکردی

تمنای دلّم باشی لایلی	لالا لالا گلّم باشی لایلی
تو آروم دلّم باشی لایلی	نمیری مونسم باشی لایلی



۱۳۳

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۹

عناصر اجتماعی و فرهنگی در ترانه‌ها و لایه‌های ادبیات عامیانه شهر ابرکوه

سُرْت بردار لُبْت بوسم لالایی
که با گل گفتگو داره لالایی
چرا خوابت نمی‌گیره لالایی
موماد^{xv} از غصه می‌میره لالایی
گدا اومه در خونه لالایی
نوئش دادم خوشش اومه لالایی

لالا لالا گل سوسن لالایی
لُبْت بوسم که بو داره لالایی
لالا لالا گل زیره لالایی
بُواد^{xiv} رفته زنی گیره لالایی
لالا لالا گل پونه لالایی
آبش دادم بدش اومه لالایی

– جامعه‌پذیری دینی در لایه‌ها

بعضی از لایه‌های این منطقه حاوی مضامین دینی است. وجود این لایه‌ها به چند نکته اشاره دارد: اولاً: بافت اجتماعی موجود بافتی مذهبی بوده است؛ ثانیاً: مادران و به عبارتی زنان دارای اندیشه‌هایی دینی بوده‌اند؛ ثالثاً: پرورش دینی فرزندان یکی از اهداف و آرزوهای مادران بوده است. نگرش مادران به الگوهای دینی زندگی فرزندان، بخش مهمی از مضامین لایه‌ها را به خود اختصاص داده است. بنابراین، می‌توان یکی دیگر از کارکردهای لایه‌ها برای مادران را پرورش دینی فرزندان دانست. به لایه‌های زیر توجه کنید:

بهار اومه گلم باشی لالایی
خداوندا تو حفظش کن لالایی
نمیری همدم باشی لالایی
زیارت‌ها نصیبش کن لالایی

لالا لالا بهار اومه لالایی
بچم رو در بغل گیرم لالایی
خداوندا تو ستاری خدایا
به حق خواب و بیداری خدایا
علی با ذوالفقار اومه لالایی
گل ریحون به بار اومه لالایی
همه خوابند تو بیداری خدایا
تو رودم را نگه داری خدایا



۱۳۴

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۹

عناصر اجتماعی و فرهنگی در ترانه‌ها و لایه‌های ادبیات عامیانه شهر ابرکوه

بِنَدَمِ نِینِی^{xvi} خِیلی قَشَنگی

برای خاطر یک سبزه رنگی

شیشه بر دَسَّند آب هندونه

عشو‌ها می‌بارند چون تازه می‌شه

دَلَم می‌خواه بَرَم بونِ بَلندی

نَشِیَم پای نِینِی شعر گویم

دختر را مَسَّند در بالاخونه

کِلُ کِلُ می‌کنند در و نمی‌شه

- ترانه‌های عروسی

- ترانه‌هایی در مراسم بله‌برون

مراسم بله‌برون با حضور بزرگان خانواده فامیل دختر شامل تمامی قوم و خویشان نزدیک که ازدواج کرده بودند، در خانه پدر عروس برگزار می‌شد و حضور پدر بزرگ و مادر بزرگ دو طرف از اهم واجبات بود. از بزرگترها خواهش می‌کردند، شروع به صحبت کنند و به اصل مطلب بپردازد. بزرگ‌ترهای فامیل پسر شروع می‌کردند و بر سر مهریه به چانه‌زنی با خانواده عروس می‌پرداختند و بعد از بحث‌های فراوان به سازش می‌رسیدند. صداق معمولی عبارت بود از وسع خانواده داماد که شامل «پول، ابریشم، بز، طلا، دست‌رنج اربابی باغ، خانه و غیره». شرط مهریه با بز این بود که بز «نتاز» باشد، در اصطلاح محلی یعنی نازا؛ برای این که بز نازا باشد، تا فرزند نیابد و بعدها عروس خانم در چند سال دیگر اگر خدای نکرده خواست مهریه‌اش را بگیرد نگوید بز من حالا چندین نسل زاییده و ازدیاد پیدا کرده و بر ذمه شوهر باشد تا به او بدهد.

روحانی محل که دعوت می‌شد، اقلام صداق را می‌نوشت و دیگران تأیید می‌کردند و برگه صداق نزد روحانی می‌ماند تا شب عقدبندان، دوباره به مجلس آورده می‌شد. بیشتر افراد خانواده داماد را به مراسم راهی نبود و علت آن این بود که این کار را ناپسند و زشت می‌دانستند. در این مراسم از عروس خانم خبری نبود و حق اظهار نظر یا آفتابی شدن نداشت و تنها از طریق بزرگ‌ترها از مواقع مطلع می‌شد. معامله‌ای که یک سر آن عروس خانم بود، به دست دیگران انجام می‌گرفت و برخی مواقع با فهمیدن میزان صداق گلایه‌مند می‌شدند که با پادرمیانی فامیل آرام می‌گرفتند.

در این مراسم هرگاه مادر دختر برای مهریه قهر می‌کرد، مادر داماد و زنان طرف داماد، شادی‌کنان و کل‌زنان می‌خواندند:

ننه عروس، ننه عروس، تو چرا

مخمل گلدار می‌خواستی، ما برات

چشم من چشمان تو، چتر من چوگان

من ندارم مال دنیا، جون من قربان تو

اگر عروس از مقدار مهریه ناراضی بود می‌خواندند:

یه چراغی در بیابون مَثِ شمع روشن

اشک چشم خانم عروس با طلا سودا

شازده دوماذ رفته آلمان گردش آلمان

ساعت وستن بیاره دست نومزادش^{xvii}

معمولاً براساس توافق در شب بله‌برون، اگر مناسبت اعیاد یا تولد امامان در راه بود، آن شب را برای مراسم عقدبندان انتخاب می‌کردند. در مراسم عقدبندان، در خانه عروس سفره عقد پهن می‌گشت و هر چه در این سفره بود، از جانب خانواده داماد تهیه می‌شد. پذیرایی مهمانان جای و شربت، توت خشک، سنجد ... و همه اقوام، همسایه‌ها و همکاران دور و نزدیک و خانواده‌های آنان دعوت می‌شدند. کنار سفره عقد که «خنچه» نامیده می‌شد، تشکی پهن می‌کردند، مخصوص عروس و داماد؛ اول، عروس با چادر سفید و توری بر سر روی آن می‌نشست و هنگامی که عاقد وارد می‌شد، داماد اجازه می‌یافت در کنار عروس با حفظ فاصله لازم بنشیند و این اولین دیدار عروس و داماد بود که با هل‌هله زنان و کف زدن آن‌ها همراه بود.

پیش از مراسم عقد دو زن از فامیل داماد باید به جستجوی عروس که خود را در کنج اطافی پنهان کرده بود، پردازند و عروس هم باید پس از پیدا شدن شروع به گریه کند و اشک بریزد و با این حالت ماتم بر سر سفره عقد بیاید؛ زیرا اگر خوشحال و خندان وارد شود، مورد شماتت دیگران قرار می‌گرفت که چقدر هلاک شوهر بوده است. در این مراسم، مردها در اتاقی نشسته‌اند و از احوالات اتاق دیگر خبر ندارند و برای خودشان از گذشته و روزگار رفته، تعریف می‌کنند (منابع محلی).

عاقد که وارد می‌شود، یکی از زنان فامیل بزرگ داماد، نزد عروس نشسته و هل و



میخک لای پنجه‌های عروس می گذاشت و حنا بر کف دست عروس می گذاشت. عاقد که خطبه را جاری می کرد تکه نباتی در دهان عروس می گذاشتند و از داماد تقاضای مبلغی زیر زبانی برای عروس می کردند. مثلاً داماد دو گوسفند، دو کله قند، یک سنگ لوکه^{xviii}، و با توجه به وسعش زیر زبانی می داد. بعد از سه بار تکرار، بزرگترهای عروس اجازه «بله گفتن» می دادند و عروس «بله» را می گفت، بدون اینکه صورتش پیدا باشد. نبات را از دهان عروس در می آوردند و در دهان داماد می گذاشتند تا «مهر و محبت عروس» به این وسیله بر دل داماد بنشیند و هر دامادی امتناع می کرد، زن‌ها اعتقاد راسخ داشتند که این دو کارشان به بن بست می رسد. حنای کف دست عروس را کف دست داماد می گذاشتند و بعد از این مرحله، داماد بایستی هرچه سریع تر جلسه را ترک نماید. عروس هم باید حدود یک ساعت با روی بسته روی تشک بنشیند و تا پاسی از شب اطرافیان به فراخور موقعیت، اشعاری را زمزمه می کردند (منابع محلی).

خوش به حال ننه عروس، پشت کفشش مخمله

میره تو شربت بیاره تا کمر بندش زره

عروس خانم، عروس خانم، چلچراغ خونمی

دور حجالت گل بکارم، تو گل رازونمی

باد اومد، بارون گرفت و آب اومد، دالون گرفت

ای زتا^{xix} گوید مبارک، کار ما آنجوم^{xx} گرفت

شازده دوماد، شازده دوماد، اینقده آبی نپوش

رخت آبی رو در آر و رخت دومادی بپوش

– ترانه‌ها در مراسم عروسی

بعد از ماجراهای تلخ و شیرین دوران نامزدی کم کم هر دو خانواده برای مراسم عروسی



آماده می‌شدند. برای عروسی، مهم‌ترین قسمت مربوط به «مراسم رخت‌بران» بود. در این مراسم، مادر شوهر و زنان فامیل او با یک بقچه پر از پارچه‌های گوناگون به خانه عروس می‌رفتند و در خانه با «هله»^{xxi} کردن، آمدن خود را آشکار می‌کردند و در خانه عروس نیز هله کردن جواب آن‌ها را می‌دادند؛ یعنی که خوش آمدید، بفرمایید. اطرافیان عروس شربت و شیرینی آورده، از مهمانان پذیرایی می‌کردند. بعداً خیاط محله نیز که همراه آن‌ها آمده بود، عروس را اندازه می‌گرفت و بعد با سلام و صلوات از خانه عروس خارج می‌شدند تا خیاط هر چه زودتر لباس عروس را بدوزد. در این مراسم اشعاری نیز خوانده می‌شد که با زدن دف همراه بود و در پایان هر شعر، زنان با شور و شغف بسیاری هله می‌کردند.

این اشعار زبان حال خواهران داماد بود:

یَلِ مَخْمَلِ، گُلِ مِیخِه، مَن خُودَمِ مِی دُوزمُش

هر که بِشِه زَنِ کاکامِ مِثَّ گُلِ مِی بوسَمُش

چِر قَدِ^{xxii} تُوَر و زری، بَر سَر حُور و پری

xxiii همه رفتند در خراسون، ما می‌ریم عباس علی

یَلِ مَنَم، یَلدُوز مَنَم، دِکمه فیروز مَنَم

صبر کنیله ماشین پیایه، شوهر دلسوز منم

گُتِ مَخْمَلِ گُلِ^{xxiv} مِیخِه مَن خُودَمِ مِی دُوزمُش

هر که بِشِه زَنِ کاکامِ مِثَّ گُلِ مِی بوسَمُش

چِر قَدِ تُوَرْتِ بِنازَمِ لُولِ بَه لُولِ^{xxv} باد می‌بَرِه

فِر شَشِ ماهِتِ بِنازَمِ دِلِ دُومادِ مِی بَرِه

در طول مدت «رخت‌بران» عروس خانم با حجب و حیا نشسته و نظاره‌گر اوضاع است

و به روزهای آینده و عروسی فکر می‌کند. کم‌کم هر دو خانواده آماده مراسم عروسی



می‌گردند. بهترین اتاق خانواده داماد را تزئین می‌کنند تا شب زفاف برگزار شود. در خانواده عروس هم بهترین اتاق را تزئین می‌کنند تا شب عروسی، مهمانان که اقوام عروس هستند، پذیرایی شوند. از طرف خانواده داماد برنج، ادویه، شیرینی، قند و چای به مقدار نیاز مهمانان در خانواده عروس، به خانه عروس برده می‌شد و در خانه داماد نیز غذا برای مهمانان طبخ می‌گردید. هنگام عصر از طرف خانواده داماد، لوطی که کار او نواختن دف و خواندن «سربالا»^{xxvi} بود، با جمعی از زنان، جهت بردن عروس به حمام محله فرستاده می‌شد. هنگام نزدیک شدن به خانه عروس با خواندن شعر و هله کردن زنان، عروس آماده می‌شد تا به حمام برود. «مومچه»^{xxvii} محل نیز تدارک لازم را دیده بود و به خانه عروس می‌آمد، وسایل عروس را برداشته و با سلام و صلوات و خواندن اشعار او را همراهی می‌کردند تا عروس به حمام داخل گردد. در حمام، عروس را روی یک لگن که به آن «سینی تنبل» می‌گفتند می‌نشاندند. در یک سینی هم «سنگ حنابندان، سنگ پا، کیسه حمام، شانه، طاس حمام، صابون پیه آینه‌کاری و کیسه حنا» قرار داشت. از طرف خانواده داماد دو تا کدبانو در حمام حاضر می‌شدند تا حمام را ببندند تا دخترهای کوچک اذیت نکنند و مزاحم کار نشوند. بعد از اتمام کار، عروس را به خانه می‌بردند و روی تشک می‌نشاندند و متکایی پشت سرش قرار می‌دادند و آینه‌ای را جلو عروس می‌گرفتند تا خود را در آن ببیند و جالب اینکه آینه از داخل حمام تا خانه توسط حمامی در جلو عروس حمل می‌شد. در داخل حمام، اقوام داماد به صحن حمام می‌رفتند تا عروس خود را حنا ببندند. در این موقع، بزرگ فامیل عروس، حنا را می‌آورد. فامیل داماد کل^{xxviii} می‌زدند و هله می‌کردند و با رقص و پای‌کوبی مراسم شروع می‌شد و حمامی شروع به حنابندان می‌کرد و از تمامی فامیل عروس و داماد دعوت می‌شد تا سر و گیس تازه کنند (منابع شفاهی محلی).

– سرتراشون

عصر، دلاک محله به خانه داماد می‌آمد و داماد را در وسط خانه روی کرسی می‌نشاندند. سلمانی به اصلاح کردن داماد مشغول می‌شد، به این مراسم «سرتراشون» می‌گفتند و همراه با آن پای‌کوبی و ترکه‌بازی جوانان شروع می‌شد. بعد از مراسم «سرتراشون» دلاک اسباب و

اثاثیه داماد را در مجمع روی سر می گذاشت و همراه با داماد و اقوام به حمام محله می رفتند. در راه و در جلو حمام، جوانان «ترکه بازی»^{xxix} می کردند و لوطی نیز به کار خود مشغول بود. اشعاری که در حمام خوانده می شد، برای عروس یا داماد یکسان بود و معمولاً اشعار ذیل بود:

ای حمومی ای حمومی راهِ حَمُومَتِ کجاست

کیسهٔ مخمل بدوزم سنگِ پاشورت کجاست

این حموم و اون حموم و این حموم کازرون

آبش از بارون بیارید، خِشْتَش از مازندرون

یه حمومی سیت بسازم مٹ حموم کازرون

گِش از گِل کو^{xxx} بیارند خِشْتَش از مازندرون

در حموم در حموم چوبِ هندی می شکند

شانهٔ دندون طلائی، زلفِ عروس می زنند

یه حمومی سیت بسازم مٹ حموم مهرُوباد^{xxxii}

آبش از اِردی بیارتند خِشْتَش از نُصرتُ باد

ای حمومی، ای حمومی، آبِ حموم، تازه کن

شازدهٔ دوامد می آد حموم، قَطْفَش^{xxxiii} آماده کن

گل در اومه از حموم، سنبل در اومه از حموم

ماه تابون و بین عاروس در اومه از حموم



۱۳۹

سال دوم، شماره ۷

پاییز ۱۳۹۹

عناصر اجتماعی و فرهنگی در ترانه‌ها و لایه‌های ادبیات عامیانه شهر ابرکوه



آرایش حجله عروس ترتیب خاصی داشت. در طاقچه اتاق آیینۀ بزرگی می‌گذاشتند؛ دُوری‌ها (بشقاب‌ها) را در کنار رف (طاقچه بالا) قرار می‌دادند و تمام جهیزیه عروس را در ردیف رف‌ها به نمایش می‌گذاشتند؛ سماور عروس را در طاقچه به معرض دید می‌گذاشتند؛ کاسه مسی را در رف‌ها قرار می‌دادند؛ پرده قشنگی در اتاق آویزان می‌کردند و تشک زری یا منخل یا ساتین برای عروس تدارک می‌دیدند. ساق دوش‌ها^{xxxiii}، داماد را با شادی و هلله اطرافیان به خانه می‌بردند و بعد از آن نوبت به عروس می‌رسید. آخر شب بعد از صرف شام اطرافیان داماد همراه لوطی برای بردن عروس می‌رفتند تا عروس را به خانه بخت ببرند. عروس را آماده کرده، اطرافیان از پدر عروس برای بردن عروس به خانه داماد اجازه می‌گرفتند. پدر عروس «نان و پنیر» در بقچه به کمر عروس می‌بست و دختر را می‌بوسید و به گریه می‌افتاد و می‌گفت «تو را به دست خدا سپردم»، عروس نیز با گریه و زاری آماده جدا شدن از خانواده می‌گشت و با تمام اقوام خود روبوسی و خداحافظی می‌کرد. بزرگ‌تر فامیل عروس همراه با حمای به دنبال عروس می‌رفتند و هیچ کدام دیگر اجازه رفتن نداشتند. دلیل اینکه پدر عروس نان و پنیر در بقچه به کمر عروس می‌بست، این است که مایه برکت زندگی است و پدر با این کار برکت را همراه عروس به خانه داماد می‌برد تا همیشه سفره زندگی‌شان پربرکت باشد (منابع شفاهی محلی).

در این هنگام مادر شوهر با آهنگی شاد می‌خواند:

گُل وَخِی^{xxxiv} چادرِ به سرکنِ حالو وقتِ رفتنه

دل از این خونه تو برکنِ همنشینت شوهره

اوَمَدیم و بِریم و گُل سفیدِ پنبه رُو

مونسِ دلِ نِنشِ رُو (ننه‌اش را) شب چراغِ حجله رُو

من منم و من منم و مادرِ دوماد منم

گُل به مُشتُم زر به جیبُم اوَمَدَم عاروس^{xxxv} بِرَم

ماه بگو، ماهی بگو، کفتر چاهی بگو

عروس خانم، چشمِ راسم^{xxxvi}، هر چه می خواهی بگو

مادر عروس:

شما که می برید فلفلِ دونه شما که می برید رود یگونه

شما که می برید زودی بیارید چراغ مجلس هفت قوم و دونه^{xxxvii}

زلف بورِ بورِ تو، مادر نیند داغِ تو

صد و بیست سال زنده باشی گل بچینی از درخت

عروس را پای پیاده تا خانه داماد می برند. نزدیک‌های خانه داماد، عروس خانم، به ظاهر،

پشیمان می شود و از رفتن امتناع می کند و دیگران با خواهش و التماس، او را به جلو

هدایت می کنند. دوباره می ایستد و نمی خواهد به خانه داماد برود، دوباره او را با زور و

تشویق به جلو می برند، تا در نهایت در نزدیکی خانه داماد کاملاً می ایستد و در اینجا مراسم

استقبال داماد از عروس باید شروع شود. داماد به جلو خانه می آید و رسماً از او دعوت

می کند تا وارد خانه شود و به او خوش آمد می گوید و بدین ترتیب عروس با هلله و شادی

اطرافیان و رقص و پای کوبی جوانان وارد حجله می گردد.

پُشتِ حجلتِ می گذشتم، تویِ حجلتِ باد می یاد

من بگردم دورِ دوما، عاروسد^{xxxviii} با ناز می آد

اتاق‌های رو به قبله خشت و نیم خشتش طلا

شازده دوما توش نشسته می کنه شکر خدا

شازده دوما لبِ حوضه، لیوانِ شربت دستشه

نه می ریزه، نه می پاشه، معطل نومزدشه



درِ خونه شازده دوماَد آبِ زمزم رد می‌شه

گچ بیارید پل ببندید عاروس خانم ردِ پشه

درِ خونه شازده دوماَد چِل شتر کِردَم قطار

درِ خونه عاروس خانم شاخِ گل کِردَم سوار

جنگ و جنگ^{xxxix} ساز میاد و از بالای شیراز میاد

شازده دوماَد غم مخور که نومزُدود با جاز^{xl} میاد

زلفِ بورِ بورِ تو، مادر نبینه داغِ تو

صد و بیست سال زنده باشی گل بچینم باغِ تو

شازده دوماَد، شازده دوماَد، اینقده آبی نبوش

رختِ آبی رو درآز^{xli} و رختِ دامادی بپوش

حجله بستم، حجله بستم، حجله سی و سه رنگ

دور حجله شازده دوماَد، بازیگر شیر و پلنگ

سربه سر مهتابیه، فرش و گلیم و قالیه

من بگردم دور کاکام رو تشک جاش خالیه

این تشک مالِ کیه که سرِ شب برق می‌زنه

عروس خانم روش نشستِه ماتیک بر لب می‌زنه

این بر بوم، اون بر بوم، همه کوک و کفتره

زلفِ بورِ عاروس خانم، دو بالشتِ مخمليه



۱۴۳

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۹

عناصر اجتماعی و فرهنگی در نثرانه‌ها و لایه‌های ادبیات عامیانه شهر ابرکوه

کاسهٔ چینی در بلندی، جارِ بلبل می‌زنه

شازده دوما، توی حجله، بوسه بر گل می‌زنه

مرغ زردِ پرپری و دور حجله می‌پرید

دست بگردم پاش بگیرم یا محمد یا علی

این تُشک مال کیه که سرِ شب برق می‌زنه

عروس خانم روش نشسته با دوما حرف می‌زنه

باد اومه بارون گرفت، آب اومه دالون گرفت

همگی گویند مبارک، کارمو انجوم گرفت

گل اُفتی^{xlii} تو خونمون، سنبل اُفتی تو پلمون

ای زنا^{xliii} کل بزَنک^{xliv}، عاروس اومه تو خونمون

هنگامی که عروس خانم در حجله مستقر می‌شد و شادمانی‌ها به اوج خود می‌رسید، کم‌کم خانه از مهمانان خالی می‌شد. در حجله بسته می‌شد و تنها زن حمامی پشت در اتاق کشیک می‌کشید، تا احوالات عروس و داماد را به نزدیکان داماد برساند. مهم‌ترین مسأله ازاله بکارت عروس بود که بایستی پدر و مادر و اقوام داماد مطمئن شوند که پرده بکارت دست نخورده است و عروسشان بی‌عیب و نقص و پاکدامن بوده است. دستمال سفیدی، از قبل آماده شده بود که خون بکارت دختر بر آن نقش ببندد و به عنوان سند افتخار دختر باقی بماند. زن حمامی وظیفه داشت، بلافاصله بعد از انجام عمل زناشویی دستمال را تحویل بگیرد و به عنوان شاهد آن را تحویل دهد. اولین کسی که دستمال را می‌دید، مادر زن بود و بعد از آن زن عموها، زن دایی‌ها و مادر شوهر که جای خود را داشت و بسیار به این مسأله حساس بود (منابع شفاهی محلی).



- ترانه‌های متفرقه

الا دختر تو مادر داری یا نه
همون بوسی که دادی توی دالون
خوشا روزی که ثانی شوهرم بو
دو مثقال طلا قربی نداره
سر کوه بُلندَم، ای برادر
شنیدم گیلَه^{xlvi} بسیار داری

خداوندا شبِ تار آفریدی
برای دولتون^{xlvi} ناز است و نعمت

قد سَرُوْتُ الهی خم نگرده
دعایت می‌کنم هر صبح و هر شوم

سرکوه بلند بَخْتُم طلا بو
الهی خیر نبینه قوم و دوئمⁱ

عجب بادی به روی گلشن اومه
به روی دیده یعقوب روشن

پدر مرد و که بی مادر شدم من
عُرُق بشکست میون موج دریا

سَرُم درد میکنه تا پشتِ کَلَم^{li}
کَلَم دُو خورد و تُو خورد و وُلُو شد

نشونی از برادر داری یا نه
نمی‌دونم به خاطر داری یا نه
دو مثقال طلا اَنگَشْتَرُم بو
تمومِ خانِ سورمه^{xliv} نوکرم بو
نمی‌تونم بیایم ای برادر
به پیشت روسیاهم ای برادر

برای پاپتی^{xlvii} خار آفریدی
برای بیچارگون خار است و زحمت

دل شادت به کوم^{xliv} غم نگرده
که سایت بر سَرمو کم نگرده

خودم ابریشم و نقشم سیا بو
کلید عقل من پیش شما بو

که جونم رفته بود باز برتن اومه
که بوی یوسُفُش پیراهن اومه

عُرُق بشکست و بی‌لنگر شدم من
نیومه باد و سرگردون شدم من

نمی‌تونم برَم دنیال کَلَم^{lii}
نمی‌دونم بز زنگیم چطو شد

بز زنگیم صدوی زنگش می آیه
زن ارباب که می ده نون خالی
زن ارباب که می ده نون روغن

زن ارباب به مو جگش می آیه
گلش رو می چروم روی قالی
گلش رو می چروم دور جوغن

نتیجه گیری

با گذری بر بررسی انجام شده، می توان دریافت که بیشترین کارکرد اجتماعی اشعار، در زمینه هایی چون فراق و جدایی، عشق و دلدادگی، مرگ و نیستی و جهان بینی شکل گرفته است. این نشان دهنده دغدغه های انسان هایی است که هنگامی که با قهر طبیعت و ناملایمات زندگی روبه رو می گردند، احساسات خود را به بدون لفافه های کلامی به دیگران اعلام می کنند. در هنگام شادی ها نیز با زبان شعر با گل و آفتاب و آب و روشنایی همراه می شوند و آرزوها و آمال فروخته خود را با کلمات آهنگین بیان می کنند. مرگ و نیستی و فراق عزیزان، نیروهای درونی آن ها را به حرکت در می آورد و رنج ها و ناملایمات زندگی را با زبانی پر از شکایت به دیگران عرضه می کنند. جهان تقدس ذهنی، مقدسین و یاوران آسمانی را به یاری می طلبند تا بتوانند سختی های زندگی را تحمل نمایند. مردمانی که تنها در چهارچوب زیست محیط خود آگاهی دارند و جهان بینی منحصر به فردی که روابط اجتماعی آن ها را به شکل بسیار ساده ای توضیح می دهد. اشعار راهی برای برقراری ارتباط روحی با افراد دوست داشتنی، تحمل مرگ و فراق و غربت دوستان و امدادخواهی از نیروهای ماوراء هستی موجود، شکل گرفته و راهی برای تخلیه امیال و آرزوهایی فروخته که شاید هیچ گاه به حقیقت نپیوندد.

◆◆◆◆◆

پی نوشت ها

- i. روضه زنانه، محفل زنانه.
- ii. (Amoom) پسر عمو در لفظ عامیانه.
- iii. (Morvari) مروارید.
- iv. بارم انداخت: مرا وادار به اطراق کردن نمود. بار انداختن: اطراق کردن.
- v. (Rahod) راه تو به گویش محلی، راهت.



۱۴۵

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۹

عناصر اجتماعی و فرهنگی در ترانه ها و لایه های ادبیات عامیانه شهر ابرکوه



- vi. باز کنید.
- vii. روی او را ببینید.
- viii. فضای باز بین دو چیز، دهنه کوه، دهنه دشت.
- ix. (Dar ooma) در آمد.
- x. خشخاش.
- xi. (Bouash) بابایش.
- xii. مادرش به گویش محلی.
- xiii. (Kouk) کبک.
- xiv. بابات در گویش محلی.
- xv. مادرت در گویش محلی.
- xvi. گهواره.
- xvii. نامزد در گویش محلی.
- xviii. لوکه: پنبه، به گویش محلی، یک سنگ معادل ۸ کیلو.
- xix. زنها در گویش محلی.
- xx. (Anjoom) انجام.
- xxi. شادی و غریو زن‌ها، کِل زدن.
- xxii. چار قد.
- xxiii. زیاتگاهی در ابرکوه.
- xxiv. آویزان.
- xxv. به وسیله باد لوله گردیده است.
- xxvi. اشعار شادمانه محلی که توسط اطرافیان عروس و داماد خوانده می‌شود و چون با رقص و شادمانی و با افتخار و با سری رو به بالا خوانده می‌شود اصطلاحاً در منطقه سربالا خوانده می‌شود.
- xxvii. زن دلاک که معمولاً قابله محل نیز بود.
- xxviii. کِل زدن نوعی هلهله زنانه است که بعد از خواندن هر شعر بیان می‌شود.
- xxix. نوعی چوب بازی همراه با دهل که در آن فرد حمله کننده با چوب انار نازک به فردی که با چوب کلفتی که عمودی در جلو خود گرفته است، حمله می‌کند و هر کدام پیروز شدند، دیگری باید صحنه رقابت را ترک کند.
- xxx. محله‌ای قدیمی در شیراز، گل کوب.
- xxxi. مهرآباد، نام روستایی در ابرکوه.
- xxxii. (Ghtfasho) قטיפه، قدیفه. حوله‌های مخصوص حمام در گذشته از جنس چلوار.
- xxxiii. دو جوان از رفقای داماد که داماد را همراهی می‌کردند و معمولاً دست در دست داماد حرکت می‌کردند.
- xxxiv. (Vakhi) برخیز به گویش محلی.



۱۴۷

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۹

عناصر اجتماعی و فرهنگی در ترانه‌ها و لایه‌های ادبیات عامیانه شهر ابرکوه

- .xxxv. عروس در گویش محلی.
- .xxxvi. (به ضم سین) راست، چشم راست من.
- .xxxvii. قوم و دون: قوم و خویش.
- .xxxviii. عروس تو در گویش محلی.
- .xxxix. (به کسر جیم و سکون نون) آهنگ، جرینگ جرینگ.
- .xl. جهیزیه به گویش محلی.
- .xli. در آور
- .xlii. افتاد
- .xliii. ای زن‌ها
- .xliv. بزئید
- . سورمق از توابع آباده.
- . (به کسر لام) گله، شکایت.
- . (به فتح پ) برهنه، لخت.
- . (Doulatoon) دولت مردان.
- . منزل، آشیانه در گویش محلی.
- . قوم و دون: قوم و خویش به گویش محلی.
- . (Kallam) کله‌ام.
- . (Gallam) گله‌ام.
- .xliv. (به کسر لام) گله، شکایت.
- .xliv. (به فتح پ) برهنه، لخت.
- .xliv. (Doulatoon) دولت مردان. دانشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- .xliv. منزل، آشیانه در گویش محلی.
- .xliv. قوم و دون: قوم و خویش به گویش محلی. دانشگاه جامع علوم انسانی
- .xliv. (Kallam) کله‌ام.

منابع و مأخذ

- پناهی، محمداحمد (۱۳۷۶). **ترانه و ترانه‌سرایی در ایران**. تهران: سروش.
- آشوری، داریوش (۱۳۶۶). **واژگان فلسفه و علوم اجتماعی**. تهران: آگه.
- پناهی‌سمنانی، محمداحمد (۱۳۸۴). **تاریخ در ترانه**. تهران: پژوها.
- پوردوود، ابراهیم (۱۳۵۶). **یادداشت‌های گات‌ها، به کوشش بهرام فره‌شی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران**.
- حاجی‌زاده میمندی، مسعود (۱۳۸۴). **الگوی پژوهش در فرهنگ عامه**. یزد: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان یزد.
- _____ (۱۳۹۲). **فرهنگ عامه ابرکوه**. یزد: اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی ابرکوه.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۲). **دیوان اشعار**. تهران: تیراژه.
- سادات اشکوری، کاظم (۱۳۷۷). «**اشاره به مردم‌شناسی**»، **نامه علوم اجتماعی**، شماره ۱۱: ۵۹-۶۷.
- عمرانی، سیدابراهیم (۱۳۸۱). **برداشتی از لالایی‌های ایران**. تهران: رامین.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۷۵). «**گذری برفرنگ و ادبیات عامیانه فارسی**»، **فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه**، شماره ۹: ۱۴۲-۱۱۷.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸). **شاهنامه**، به کوشش دکتر سعید حمیدیان. چاپ دهم، تهران: قطره.
- کتیرایی، محمود (۱۳۵۷). **زبان و فرهنگ مردم**. تهران: توکا.
- کتیرایی، محمود (۱۳۴۸). **از خشت تا خشت**. تهران: دانشگاه تهران.
- هدایت، صادق (۱۳۷۹). **فرهنگ عامیانه مردم ایران**. تهران: چشمه.
- وجدانی، بهروز (۱۳۸۷). «**لالایی، موسیقی: نقش زن در انتقال فرهنگ شفاهی**»، **کتاب ماه هنر**، شماره ۱۲۲: ۱۰۴-۹۸.



۱۴۸

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۹

عناصر اجتماعی و فرهنگی در ترانه‌ها و لالایی‌های ادبیات عامیانه شهر ابرکوه